

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری مباحث گذشته: مرحوم شیخ انصاری قدس سره در بحث اقل و اکثر مدعی انحلال هستند، بحث این است که آیا این انحلال درست است یا خیر؟ نتیجه اثبات انحلال این است که در بحث اقل و اکثر ارتباطی، نسبت به اکثر برائت جاری می شود. اما اگر نتوانیم انحلال را اثبات کنیم باید به مقتضای علم اجمالی و منجزیت آن قائل به احتیاط شد.

در بحث دیروز عرض کردیم که مرحوم آخوند دو اشکال به مرحوم شیخ دارند: خلف و تناقض، که این اشکالها را توضیح دادیم.

بیان عبارت مرحوم آخوند

عبارت مرحوم آخوند در کفایه را می توان به دو صورت بیان کرد؛ صورت اول همان است که دیروز عرض کردیم، مرحوم آخوند يك عبارتتي دارد و آن این است که « **بداهة توقف لزوم الأقل فعلا إما لنفسه أو لغيره على تنجز التكليف مطلقا و لو كان متعلقا بالأكثر فلو كان لزومه كذلك مستلزما لعدم تنجزه إلا إذا كان متعلقا بالأقل كان خلف** »؛ شاهبیت کلام آخوند در اشکال بر شیخ این است که لزوم أقل متوقف است بر اینکه تکلیف معلوم بالإجمال ما مطلقا منجز باشد، یعنی این تکلیف سواء تعلّق بالأقل أو تعلّق بالأكثر منجز باشد و الا اگر این تکلیف معلوم بالإجمال این چنین منجز نباشد، يك تنجز مطلق نداشته باشد اقل واجب نیست، اقل به عنوان معلوم بالتفصیل برای ما وجوبش ثابت نیست، اگر اقل بخواهد بالتفصیل برای ما واجب باشد ما باید بگوئیم این تکلیف معلوم بالإجمال منجز است مطلقا، چه تعلّق به أقل بگیرد و چه تعلّق به اکثر. پس در این بیان برای واجب بودن اقل، باید این تکلیف معلوم بالإجمال مطلقا منجز باشد، اگر بگوئیم این تکلیف معلوم بالإجمال مطلقا منجز نیست دیگر این وجوب اقل برای ما تفصیلاً معلوم نمی شود.

بیان دوم این است که مرحوم آخوند می خواهد مسئله ي توقف را ببرد روی اطلاق اقل، یعنی اگر اقل واجب باشد این يك، آن هم مطلقا. مطلقا یعنی چه وجوب نفسی و چه وجوب غیری. در این اطلاقش توقف دارد بر تنجز تکلیف معلوم بالإجمال مطلقا. اگر بخواهیم بگوئیم این اقل چه نفسی باشد و چه غیری، واجب است. چه زمانی می توانیم این حرف را بزنیم؟ چه زمانی می شود گفت اقل سواء كان نفسياً أو غيرياً واجباً، كي می شود این حرف را زد؟ زمانی که بگوئیم تکلیف معلوم بالإجمال منجز مطلقا، یعنی اعم از اینکه به اقل تعلّق بگیرد یا اکثر. چرا باید اینطور بگوئیم؟ یعنی این تفسیر دوم که من بحث کفایه اي را که - فکر می کنم مال سال 73 باشد گفتم - ملاحظه کردم دیدم روی این بیان دوم تکیه کردیم. دیروز در بحث روی بیان اول تکیه کردیم، اما آنجا روی این بیان دوم تکیه کردیم. حالا ببینیم کدام يك ظاهر کلام مرحوم آخوند است.

در بیان دوم می‌خواهیم بگوئیم آخوند می‌گوید اگر اقل بخواهد وجوب مطلق داشته باشد، اطلاقش توقف بر تنجّز اکثر دارد با این عبارت ساده، اگر اقل بخواهد وجوب مطلق (یعنی چه نفسی و چه غیری) این توقف دارد بر اینکه اکثر هم منجز باشد. آن وقت این عبارت را باز يك مقداري خلاصه‌اش کنیم می‌گوید تنجّز الأقل متوقّف علی تنجّز الأكثر، چرا آخوند این را می‌گوید؟ برای اینکه اگر فقط اقل بخواهد به وجوب نفسی واجب باشد کاری به اکثر ندارد، اگر اقل بخواهد برای شما معلوم بالتفصیل باشد بالوجوب النفسی، این کاری به اکثر ندارد، مثل اینکه بگوئیم روزه واجب نفسی است و نماز هم واجب نفسی است. کاری به هم ندارند. اما شما دنبال این هستید که يك وجوب جامع بین نفسی و غیری برای اقل درست کنید، یعنی ممکن است اقل به وجوب غیری واجب باشد، اگر به وجوب غیری

واجب باشد تنجّز اقل در فرضی که واجب بالوجوب الغیری است، این لا يمكن إلا اینکه اکثر منجز باشد. همان مطلبی که دیروز عرض کردیم که در کتاب منتهی الدرایه هم آمده معلوم شد که اصل مطلب را مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه دارد.

مرحوم اصفهانی هم از کلماتش همین بیان دوم استفاده می‌شود که بگوئیم آخوند نمی‌خواهد بگوید خود وجوب اقل متوقف است بر تنجّز تکلیف در اکثر بلکه می‌خواهد بگوید وجوب اقل به وصف الإطلاق یعنی سواءً كان نفسياً أو غيرياً، وجوب الأقل بوصف الإطلاق نمی‌شود مگر اینکه اکثر منجز باشد و بیانش هم همین است که اگر اقل فقط بخواهد به نحو واجب نفسی واجب باشد کاری به اکثر ندارد، یعنی اگر از اول گفتیم شارع اقل را واجب نفسی قرار داده، حالا اگر می‌خواهد واجب باشد یا نباشد! وقتی قرار است واجب نفسی باشد مستقل است، اما اگر اقل بخواهد واجب بالوجوب الغیری باشد این لا يمكن، هیچ راهی ندارد إلا اینکه اکثر منجز باشد، چون تنجّز واجب غیری معلول تنجّز ذي المقدمه است. اگر گفتیم اقل به عنوان مقدمی واجب است تنجّز این اقل از ناحیه‌ی تنجّز اکثر می‌آید. همین که می‌گوئیم مقدمه اطلاقاً و اشتراطاً و فعلاً و تنجّزاً تابع وجوب ذي المقدمه است، اگر ذي المقدمه منجز باشد وجوب مقدمه هم منجز است. عرض کردم این بیان دوم برای مرحوم آخوند است، ما هم وقتی متن کفایه را گفتیم، این بیان دوم را هم آنجا تأکید کردیم، از عبارات مرحوم آقای خوئی در مصباح و بعضی از کتب اصولی دیگر همان بیان اول استفاده می‌شود.

دیروز عرض کردم مرحوم آقای خوئی (قدس سره) وقتی می‌خواهند خلف را بیان کنند می‌گویند علم به وجوب اقل متوقف است بر تنجّز تکلیف مطلقاً، فقط مسئله را می‌آورند روی وجوب الأقل، نمی‌گویند وجوب الأقل به وصف الإطلاق متوقف بر تنجّز تکلیف مطلقاً است. در بیان دوم می‌گوئیم آخوند می‌گوید اقل که واجب است اگر بخواهید به وصف اطلاق باشد باید تکلیف منجز در اکثر باشد، اما در بیان اول می‌گوئیم نه، خود وجود اقل، آن وجه اطلاقش را خیلی مورد توجه قرار نمی‌دهیم.

آخوند نمی‌گوید خود وجوب اقل بر این تنجّز مطلق متوقف است، وجوب اقل به وصف الإطلاق، یعنی سواءً كانت نفسياً أو غيرياً، یعنی اگر ما بخواهیم يك اقلی که چه نفسی باشد و چه غیری، این متوقف بر تنجّز تکلیف به صورت مطلق است، آن وقت بیانش هم این است که بگوئیم اگر می‌خواهد فقط نفسی باشد، این نفسی دیگر ربطی به اکثر ندارد، اگر اقل يك واجب نفسی مستقل باشد ربطی به اکثر ندارد! اما اگر غیری باشد تنجّزش متوقف بر تنجّز اکثر است.

بعد خود مرحوم محقق اصفهانی در نهاية الدرایة جلد چهارم صفحه 291 می‌فرماید انحلالی که اینجا مطرح می‌شود، دو جور می‌شود بیان شود؛ یکی انحلال من حیث الوجوب است و دوم انحلال من حیث التنجّز است. می‌فرمایند همان طوری که کسی می‌تواند ادعا کند انحلال من حیث الوجوب را، بگوید در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی ما علم اجمالی داریم یا اقل واجب است یا اکثر، اما این علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند اینکه وجوب اقل چه نفسی و چه غیری یقینی است بالتفصیل، ولی وجوب اکثر برای ما مشکوک است. وجوب اکثر اگر هم داشته باشد وجوب نفسی دارد، او که وجوب غیری ندارد، اقل اگر وجوب داشته

باشد یا نفسی است یا غیری، این تفصیلاً برای ما معلوم است، اما وجوب اکثر برای ما مشکوک است، می‌آئیم انحلال را اینطوری بیان می‌کنیم، این یک بیان.

اما می‌فرمایند بیان دوم انحلال، انحلال از حیث تنجّز است، انحلال از حیث ترتّب عقاب است، یعنی کسی ادعا کند ما اگر اقل را ترك کنیم یقیناً استحقاق عقاب داریم، برای اینکه چه اقل خودش واجب باشد، ترك او مستلزم استحقاق عقاب است، اگر اقل واجب نفسی باشد ترك واجب نفسی استحقاق عقاب می‌آورد، اگر اقل واجب نفسی نباشد، اكثر واجب نفسی باشد و این اقل به عنوان وجوب غیری باشد درست است که واجب غیری مخالفت با خودش عقاب آور نیست، اما اگر واجب غیری مستلزم ترك يك واجب نفسی شد اینجا هم استحقاق عقاب می‌آید، یعنی هر جا شما واجب غیری را ترك کردید، به دنبال او این ترك واجب غیری سبب برای ترك واجب نفسی بشود، عقاب می‌آید. پس شما اگر اقل را ترك کنید، علي كلی التقديرین استحقاق عقاب دارید، پس نتیجه این است که وجوب در اقل تنجّز مسلّم دارد، اما نسبت به اكثر نمی‌دانید اگر اكثر را ترك کردید استحقاق عقاب دارید یا نه؟

پس در اكثر تنجّز ثابت نیست ما بیائیم انحلال را در تنجّز مطرح کنیم، بگوئیم هر جا ما علم اجمالی داریم بین اقل و اكثر ارتباطی تنجّز که يك حکم عقل است، نسبت به اقل ثابت، اما نسبت به اكثر غیر ثابت. مرحوم اصفهانی بیان می‌کند بعضی مثل صاحب کتاب منقّی، همین مطلب را از مرحوم اصفهانی گرفتند و اسمش را گذاشتند تبعّض در تنجّز، مرحوم اصفهانی اسمش را می‌گذارد انحلال در تنجّز، ایشان اسمش را گذاشتند تبعّض در تنجّز و در نتیجه ادعا کنیم که شیخ انصاری اصلاً نمی‌خواهد در ناحیه‌ی وجوب که يك حکم شرعی است مسئله انحلال را مطرح کند. شیخ اعظم می‌خواهد انحلال را در ناحیه‌ی تنجّز ادعا کند، بگوید از حیث تنجّز این چنین است.

آیا آخوند که در عبارت کفایه به انحلال اشکال کرده، این انحلال مربوط به همین بیان اول است؟ یعنی آخوند می‌خواهد انحلال حکمی را، انحلال من حیث الوجوب را مورد اشکال قرار بدهد یا انحلال من حیث التّنجّز را. به نظر میرسد آخوند همین دومی را از عبارت شیخ استفاده کرده یعنی می‌خواهد انحلال من حیث التّنجّز را مورد اشکال قرار بدهد. بگوید معنا ندارد تنجّز اقل متوقف است بر تنجّز اكثر و بعد از انحلال اگر بگوئیم اقل منجّز است بعد از انحلال، مستلزم عدم تنجّز اكثر است، هم خلف در آن لازم می‌آید و هم یلزم من وجوبه عدمه لازم می‌آید، همان دو اشکالی که مرحوم آخوند کردند. یعنی محور اشکال مرحوم آخوند روی همین انحلال من حیث التّنجّز است، نه انحلال من حیث الحكم باشد.

اشکال مرحوم اصفهانی بر مرحوم شیخ

مرحوم اصفهانی يك بیان اضافه‌ای هم به عنوان اشکال مطرح کرده، يك بیان سومی هم دارند که می‌فرمایند شما اگر بعد از انحلال نسبت به اكثر برائت جاری کردید، نتیجه‌اش این است که اكثر منجّز نیست. فرض عدم تنجّز اكثر مستلزم این است که بگوئیم اقل دیگر به وجوب غیری منجّز نیست، چون اگر اكثر تنجّز نداشت دیگر ذي المقدمه وقتی تنجّز نداشته باشد مقدمه از او تنجّز پیدا نمی‌کند. اگر شما بعد از انحلال گفتید در اكثر برائت جاری می‌شود و منجّز نیست، فرض عدم تنجّز اكثر مساوی است با عدم تنجّز اقل به وجوب غیری، یعنی اقل به خاطر وجوب غیری‌اش نمی‌تواند منجّز باشد چون فرض کردیم ذي المقدمه‌اش که اكثر است منجّز نیست. می‌فرماید پس تا اینجا می‌گوئید اقل به وجوب غیری منجّز نیست.

نسبت به وجوب نفسی اقل هم که ما یقین نداریم، آن هم برای ما محتمل است، یعنی اقل ممکن است به وجوب غیری واجب باشد یا نفسی، پس نسبت به وجوب نفسی‌اش هم برای ما احتمالی است، پس در آن هم بیائیم برائت جاری کنیم، در نتیجه اشکال سوم که مرحوم اصفهانی اضافه کرده به آن دو اشکال مرحوم آخوند، این است که انحلال مساوی است با تجویز مخالفت

قطعیّه. بگوئیم نه اکثر را انجام بدهید نه اقل را انجام بدهید، هر دو را کنار بگذارید، پس این انحلال مستلزم این است که شما مخالفت قطعیّه کنید و این صحیح نیست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين